

قیاس از نگاهی دیگر

۱۴۵-۱۵۲

چکیده: یکی از معانی اصطلاح قیاس در آثار سده‌های نخستین، ارزیابی روایات (به ویژه اخبار آحاد) بر مبنای کتاب، سنت و دیگر شواهد است که به دلایل مختلف گاه از آن به «قیاس» تعبیر شده است و لذا نمی‌توان به محض مشاهده این اصطلاح در متون سریعاً آن را به معنای قیاس معروف فقهی دانست. همچنین به نظر می‌رسد که مسأله قیاس به ویژه در بین امامیه باید مورد بازنگری قرار گیرد و چه بسا همان‌گونه که آیت‌الله سیستانی تلاش نموده است تا روایات و گزارش‌های تاریخی مربوط به قیاس را بازخوانی نماید، برداشت‌های جدیدی از آن ارائه گردد و فهم ما از روایات مرتبط را دگرگون سازد. این در حالی است که در آثار اصولی امامیه به ویژه از مکتب حله به این سو، گاه از قیاس به عنوان یکی از معیارهای ارزیابی خبر واحد و همچنین به عنوان یکی از مرجحات باب تعارض سخن به میان آمده است و دست‌کم به عنوان مؤید و از باب «تجمیع قرائن» گاه مورد توجه قرار گرفته است.

کلمات کلیدی: قیاس، ارزیابی اخبار آحاد، بازخوانی قیاس، تجمیع قرائن

Looking at Qiyās from Another Angle

Hamid Reza Tamadon

Abstract: One of the meanings of the term Qiyās in the works of the first centuries is the evaluation of narrations (especially Akhbār Aḥād) based on Quran, traditions and other evidence which for various reasons are sometimes interpreted as «Qiyās» and therefore should not be considered as soon as it is seen in texts to mean the famous jurisprudential Qiyās. It also seems that the issue of Qiyās, especially among the Imamiyyeh, should be reconsidered, and perhaps, as Ayatollah Sistani has tried to explain the narrations and historical reports related to analogy, new interpretations of it can be presented and our understanding of the narrations may be transformed. This is while in the 'Usuli works of the Imamiyyeh, especially from the school of Hillah onwards, Qiyās is sometimes mentioned as one of the criteria for evaluating the Aḥād Akhbār and also as one of the preferences in the case of the conflicting Hadith, and at least as a confirmation of Hadith and a part of «evidence collection».

Keywords: Qiyās, Evaluation Aḥād Akhbār, Collection of Evidence

(القياس) من زاوية أُخرى

حميد رضا تمدن

الخلاصة: إنّ أحد معاني مصطلح (القياس) في كتابات القرون الأولى هو تقييم الروايات . وخصوصاً أخبار الأحاد . بناءً على الكتاب والسنة وغيرها من الشواهد الأخرى، حيث يعبر عن ذلك أحياناً ولأسباب مختلفة . بكلمة (القياس). ومن هنا فلا يمكن لمجرد مشاهدة هذا الاصطلاح في النصوص الإسراع في اعتباره بمعناه الفقهي المعروف.

كما أننا نرى ضرورة إعادة النظر في مسألة القياس وخصوصاً بين الإمامية، وذلك مثلما سعى فيه آية الله السيستاني من مراجعة الروايات والأخبار التاريخية الخاصة بالقياس، وتقديم تفاسير جديدة لها، وتغيير فهمنا للروايات ذات الصلة بالموضوع.

هذا في حين أنه ربما ورد الحديث أحياناً في الآثار الأصولية للإمامية . وخصوصاً من مدرسة الحلة وإلى الآن . عن القياس باعتباره أحد معايير تقييم خبر الواحد، وكذلك باعتباره واحداً من مرجحات باب التعارض، ولا أقل من كونه مؤيداً، مثلما قد تتجه الأنظار نحوه من باب (تجميع القرائن) أحياناً.

المفردات الأساسية: القياس، تقييم أخبار الأحاد، مراجعة القياس، تجميع القرائن.

درباره قیاس و ماهیت آن از دیرباز در کتاب‌های مربوط به اصول فقه و در روایات شیعه و سنی سخن به میان آمده است. برای نمونه در کتبی همچون بصائر الدرجات و الکافی روایاتی درباره قیاس وجود دارد که البته گاه کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. برای نمونه در «کتاب فضل العلم باب البدع والرأي و المقایس» از کتاب کافی گزارشی درباره «محمد بن حکیم» که خود از یاران امام کاظم (ع) و از مشایخ برخی از اصحاب اجماع همچون ابن ابی عمیر و احمد بن ابی نصر و حسن بن محبوب بود، آمده که به نظر می‌رسد به دلایل گوناگون مسکوت باقی مانده است. طبق این گزارش، محمد بن حکیم نزد امام کاظم (ع) رفته و عرض می‌کند:

قربانت گردم! ما در دین دانشمند شدیم و از برکت شما خدا ما را از مردم بی‌نیاز کرد تا آنجا که جمعی از ما در مجلسی باشیم، کسی از رفیقش چیزی نپرسد؛ چون آن مسئله و جوابش را در خاطر دارد به واسطه منتهی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می‌آید که از شما و پدران آن درباره آن سخنی به ما نرسیده است. پس ما به بهترین وجهی که در نظر داریم توجه می‌کنیم و راهی را که با اخبار شما رسیده موافق‌تر است انتخاب می‌کنیم. فرمود: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت. به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم. سپس فرمود: خدا لعنت کند ابوحنیفه را که می‌گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم.

نکته تأمل برانگیز، قسمت پایانی این گزارش است که محمد بن حکیم به همراه خود، یعنی هشام بن حکم می‌گوید:

به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم، جز اینکه مرا به قیاس اجازه دهد. (الکافی، ج ۱، ص ۱۶۵)

حال مسئله این است که مقصود از «قیاس» در این گزارش و روایات مانند آن چیست؟ آیا از ابتدا قیاس را آن‌گونه که بعدها در کتب مربوط به علم اصول مطرح شد می‌فهمیدند؟^۱ در این بین آنچه از روایات شیعی برمی‌آید این است که امامان با چیزی به نام «قیاس» مخالف بوده‌اند و با این حال برخی از اصحاب ایشان مانند فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمن، هم در عصر خودشان و هم پس از آن در آثار رجالی به دلیل عمل به قیاس یا گرایش به آن مورد طعن قرار گرفته‌اند. (برای نمونه ر.ک به: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۹۸-۴۹۹)

در تبیین علت این امر دلایل گوناگونی را می‌توان بیان کرد که شاید مهم‌ترین آنها اختلاف محدثان و متکلمان در شیوه فهم دین و مواجهه با روایات باشد. (همان: ۴۸۳ و ۴۸۹ و ۵۰۶) بر همین پایه است که سید حسین مدرسی طباطبایی معتقد است که محدثان هیچ‌گونه فرازوری از نصوص را

۱. القیاس حمل معلوم علی معلوم فی اثبات حکم لهما أو نفيه عنهما بامر جامع بينهما من حکم أو صفة. (غزالی، المستصفی... ج ۲، ص ۱۶۷؛ آمدی، الإحکام... ج ۲، ص ۱۶۴)

جایز نمی دانستند و به شدت با آن برخورد می کردند. بنابراین چنین به نظر می رسد که به دلیل همین مشابهت ظاهری یا حتی تشابه اسمی، هر گونه استدلال و تحلیل عقلی در عرف مذهبی دوره های اولیه، قیاس شناخته می شد و اصحاب حدیث نیز دستوراتی را که درباره نهی از عمل به قیاس در روایات و اخبار وجود داشت، شامل آن می دانستند. (مدرسی طباطبایی، مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۳۵)

در هر حال آنچه مسلم است این است که عده ای از اصحاب امامان و فقیهان دوره های بعد همچون «ابن جنید» به همین دلیل مورد طعن قرار گرفتند. در این میان آیت الله سیستانی تحلیلی نواز قیاس گرایی آنها و به طور خاص درباره «ابن جنید» ارائه داده که فارغ از صحت و سقم آن درباره این عده و عملکردشان، قابل توجه است و حتی در بین آثار اصولی اهل سنت می توان شواهدی برای آن یافت که تا کنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است. خلاصه دیدگاه آیت الله سیستانی این است که ایشان در واکاوی طرح نسبت قیاس علیه اصحاب امامیه، برخی وجوه را ذکر کرده و از آنها با عنوان «علل موهم اخذ به قیاس» نام برده است که یکی از آن وجوه به معنای خود قیاس و تفاوت آن با برداشت امروزی بازمی گردد. طبق این دیدگاه، مقصود از قیاس در گزارش های یاد شده «مقایسه مضمون روایات با قرآن و سنت (قطعیه)» است. آیت الله سیستانی تصریح می کند که نباید آنچه ابن جنید انجام می داد را قیاس نامید، بلکه وی معتقد به نقد داخلی اخبار بوده است. (الرافد، ص ۱۲) به دیگر بیان چه بسا ابن جنید و افرادی همچون یونس بن عبدالرحمن جزء دسته ای قرار می گرفتند که در قبول خبر سخت گیر بودند و آنها را با محکومات کتاب و سنت می سنجیدند. بنابراین باید این گزارش ها را در کنار روایاتی فهمید که به محوریت قرآن در ارزیابی روایات اشاره کرده اند و اتفاقاً در آن روایات فعل «قیاس کن» به کار رفته است. برای نمونه:

رُويَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَجِيئُنَا الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةً قَالَ مَا جَاءَكَ عَنَّا فَقِسْهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحَادِيثِنَا. (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۴)

در هر حال پرسش این است که آیا آنچه آیت الله سیستانی درباره مقایسه مضمون روایات با کتاب و سنت بیان کرده و از رهگذر آن درباره «موافقت و مخالفت حدیث با قرآن» دارای مبنای خاصی است، شواهدی هم دارد؟ آیا تا کنون کسی قیاس را این گونه معنا کرده است؟ در این نوشتار به برخی از نمونه ها در آثار اهل سنت اشاره می شود.

الف) گاهی در برخی از کتب علم اصول به ویژه اصولیان مذهب «حنفی» تعبیر «قیاس الأصول» به کار رفته است که البته نباید آن را با «مخالفة الأصول» و همچنین «معنی الأصول» یکسان پنداشت. البته آنچه از مجموع عبارات اصولیان اهل سنت درباره این اصطلاح برمی آید این است که درباره مدلول و

همچنین محدوده آن و حتی معنای خود «أصل» اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. برای نمونه سمعانی در قواطع الأدلة... به همین دلیل بر اصولیان حنفیه می‌تازد. (قواطع الأدلة، ج ۲، ص ۳۷۷)

ب) اسمندی ضمن نقد ادله حنفیه برای استنادشان به «قیاس الأصول» عباراتی را ذکر کرده که نشان دهنده همین مقایسه مضمون خبر با قواعد عامه قطعیه است. (بذل النظر فی الأصول، ص ۴۷۳) شاطبی نیز این وجه استدلال نزد حنفیه را همین‌گونه (به معنای اصل مقطوع به) معنا کرده است. (الموافقات، ج ۳، ص ۲۰) بنابراین مقصود قیاس مصطلح در علم اصول نیست.

ج) ابن عبدالبر در الإستذکار ضمن سخن‌گفتن از اصطلاح یادشده، عبارت «الأصول المجتمع علیها» را نیز به کار برده و علاوه بر اینکه این اصول را معیار ابوحنیفه در ارزیابی اخبار آحاد دانسته، تلاش کرده است تا مقصود از عبارت یادشده را توضیح دهد. ظاهر عبارات وی نشان می‌دهد که «اصول» را اعم از کتاب و سنت و ادله عامه قطعیه مورد توافق می‌داند.^۲ (برای نمونه ر.ک به: الإستذکار، ج ۶، ص ۴۷۵ و ج ۷، ص ۳۲۶)

د) برخی از پژوهش‌های جدید درباره کاربرد اصطلاح «قیاس» و «قیاس الأصول» در سنت اصولی حنفی نشان می‌دهد که بسنده کردن به تعبیر «قیاس» صرفاً برای رعایت اختصار بوده و مراد از آن در بسیاری از موارد همان «قیاس الأصول» است، یعنی در پژوهش‌های یادشده مقایسه‌ای میان مثال‌های فقهی مخالفت خبر واحد با «قیاس» و «قیاس الأصول» در آثار حنفی و غیر آن انجام شده که نشان می‌دهد مقصود هر دو یکی بوده و نمونه‌های یادشده نیز کاملاً یکسان هستند. (برای نمونه ر.ک به: ردّ الحدیث من جهة المتن، ص ۴۱۷)

ه) به نظر می‌رسد علاوه بر میراث فقهی و اصولی اهل سنت می‌توان در منابع کهن حدیثی و حتی فقهی امامیه نیز مواردی از عمل فقیهان به مقایسه مضمون خبر واحد با اصول قطعیه را یافت که البته عمدتاً در منابع با عنوان «مخالفة أصول المذهب» به کار رفته است. برای نمونه شیخ طوسی در کتاب الإستبصار و در باب «بول الخشاف» یک روایت را به این دلیل که مخالف با اصول مذهب تشخیص داده، نپذیرفته و آن را حمل بر تقیه کرده است.^۳ یا می‌توان به این نکته اشاره کرد که ابن ادریس حلی در کتاب سرائر بیش از دو بیست مرتبه تعبیر «اصول مذهب» را به کار برده و آن را مبنای عمل خود قرار

۲. از میان فقه پژوهان معاصر، معتز الخطیب در کتاب ردّ الحدیث من جهة المتن نمونه‌ها و مصادیق فقهی قائلان به «قیاس الأصول» را از لابه‌لای کتب فقهی و اصولی اهل سنت گردآوری کرده که برای پژوهشگران سودمند است. (برای نمونه ر.ک به: ردّ الحدیث من جهة المتن، ص ۴۱۰-۴۱۶)

۳. فأمّا ما رواه أحمد بن محمد عن محمد بن یحیی عن غیاث عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال: لا بأس بدم البراغيث والبق وبول الخشاشيف. فالوجه في هذه الرواية أن نحملها على ضرب من التقية لأنها مخالفة لأصول المذهب لأننا قد بينا أن كل ما لا يؤكل لحمه لا تجوز الصلاة في بوله والخشاف مما لا يؤكل لحمه فلا تجوز الصلاة في بوله والرواية الأولى تؤكد هذه الأصول بصريحها. (الإستبصار، ج ۱، ص ۱۸۸)

داده است. درست بر همین پایه است که در موارد بسیاری به نقد آرای شیخ طوسی و دیگران پرداخته است. برای نمونه در باب قصاص اطراف، ابن ادریس این قاعده مشهور را که «عضو کامل در مقابل عضو ناقص قصاص نمی شود»، به عنوان اصول مذهب تلقی کرده و بر اساس آن با یکی از فتاوی شیخ طوسی مخالفت نموده است.^۴

و آیت الله سیستانی عباراتی را که محقق حلی در معارج به نقل از شیخ مفید نقل کرده، همین گونه تفسیر کرده است. اعتقاد شیخ مفید طبق گزارش معارج (ص ۱۸۷) چنین است:

خبر واحد قاطع عذر، آن است که همراه آن دلیلی وجود داشته باشد که موجب علم به آن شود و این دلیل میتواند اجماع یا شاهی از عقل یا حاکمی از قیاس باشد.^۵

توضیحات محقق حلی پس از این عبارت نشان دهنده آن است که مقصود شیخ مفید برای ایشان چندان روشن نیست؛ زیرا این سخن را در صورتی که مقصود از قیاس همان «برهان» باشد، درست و در صورتی که «قیاس مردود فقهی» مدنظر باشد، نامقبول خوانده است. آیت الله سیستانی مقصود شیخ مفید از قیاس را همان مقایسه خبر واحد با مسلمات کتاب و سنت می داند.^۶ (مباحث الحجج، ص ۷) پس باید دید که آیا مضمون خبر با اهداف و همچنین روح حاکم بر احکام بیان شده در کتاب و سنت متناسب و هماهنگ است یا خیر؟ به نظر آیت الله سیستانی روش اصحاب امامان نیز همین بوده است و خبر را در این صورت می پذیرفتند.

ز) البته به نظر نگارنده، حتی تفسیر آیت الله سیستانی درباره این عبارت، تنها منعکس کننده بخشی از ماجرا بوده و درباره بعد دیگر آن ساکت است؛ یعنی آثار متقدم فقهی و گاه حدیثی اهل سنت به ویژه در مبحث نقد حدیث و اخبار آحاد نشان دهنده آن است که گاهی مقصود از موافقت یا مخالفت با قیاس نزد برخی از فقیهان سنی همان قیاس معروف فقهی یا قیاس جزئی بوده و به عنوان قرینه ای برای رد یا قبول و حتی تخصیص حدیث به کار می رفته است.^۷

از میان فقیهان امامیه، علامه حلی در نهایة الوصول... بابی را به همین مسئله اختصاص داده و ذیل آن قیاس را به معنای رایج آن، یعنی الحاق فرع به اصل به دلیل وجود علت جامع استفاده کرده است. جالب توجه است که علامه پس از اشاره به اختلاف عالمان امامیه بر سر حجیت انواع قیاس از احتمال تخصیص خبر واحد به قیاس در صورت منصوص بودن علت آن سخن گفته و ظاهراً آن را

۴. برای یافتن توضیحات بیشتر رک به: فقه اهل بیت علیهم السلام، ج ۴۷، ص ۱۳۴.

۵. قال شیخنا المفید (ره): خبر الواحد القاطع للعذر هو الذی یقترن الیه دلیل یفضی بالنظر فیه الی العلم، وربما یکون ذلک اجماعاً أو شاهداً من عقل، أو حاکماً من قیاس.

۶. والمراد من القیاس مقایسه المضمون مع الأصول المسلمة، لا ما ذکره صاحب المعارج لیرد علیه ما أوردته من الإشکال.

۷. شواهد و مصادیق این نوع استعمال بسیار فراوان است. برای نمونه ابوالحسن بصری، اسمندی و بسیاری دیگر از اصولیان اهل سنت چنین کرده اند. (رک به: المعتمد فی أصول الفقه، ج ۳، ص ۱۶۳؛ بذل النظر فی الأصول، ص ۴۷۴)

پذیرفته است.^۸ آن‌گاه به بیان نظرات مذاهب گوناگون در این باب پرداخته و گزارشی نسبتاً جامع از مسئله ارائه داده است.

چنین به نظر می‌رسد که در میان امامیه تا کنون به قیاس از این منظر نگاه نشده و همواره میان دو مقام «دلیل بر حکم بودن» و «مؤید یا مرجح» آن بودن خلط صورت گرفته است. عبارات سید مجاهد در کتاب سودمند مفاتیح الأصول می‌تواند ما را در روشن کردن مسئله یاری کند.

إنما قدمنا ما قدمنا لكون اتفاق الكتاب والخبر إذا اتفقا دليلاً لما أردناه وقوة لما نحن مبيّنوه من ذلك إن شاء الله تعالى ومنها ما ذكره في المعارج فقال ذهب ذهاب إلى إن الخبرين إذا تعارضا وكان القياس موافقا لما تضمنه أحدهما كان ذلك وجهاً يقتضي ترجيح ذلك الخبر على معارضة و يمكن أن يحتج لذلك بأن الحق في أحد الخبرين فلا يمكن العمل بهما ولا طرحهما فتعين أن يعمل بأحدهما وإذا كان التقدير تقدير التعارض فلا بدّ من العمل بأحدهما من مرجح والقياس مما يصلح أن يكون مرجحاً لحصول الظن به فتعين العمل بما طابقه لا يقال أجمعنا على أن القياس مطروح في الشرع لأننا نقول بمعنى أنه ليس بدليل على الحكم لا بمعنى أنه لا يكون مرجحاً لأحد الخبرين على الآخر وهذا لأن فائدة كونه مرجحاً كونه دافعاً للعمل بالخبر المرجوح فيعود الراجح كالخبر السليم عن المعارض ويكون العمل به لا بذلك القياس ...^۹

نتیجه

بنا بر شواهدی که یاد شد، می‌توان نتیجه گرفت که یکی از معانی اصطلاح قیاس در آثار سده‌های نخستین، ارزیابی روایات (به ویژه اخبار آحاد) بر مبنای کتاب، سنت و دیگر شواهد است که به دلایل مختلف گاهی از آن به «قیاس» تعبیر شده است. بنابراین نمی‌توان به محض مشاهده این اصطلاح در متون سریع‌آن را به معنایی که امروز برای ما شناخته شده است تفسیر کرد. همچنین به نظر می‌رسد که مسئله قیاس به ویژه در بین امامیه باید بازنگری شود. چه بسا همان‌گونه که آیت الله سیستانی تلاش کرده است تا روایات و گزارش‌های تاریخی مربوط به قیاس را بازخوانی کند، برداشت‌های جدیدی از آن ارائه شود و فهم ما از روایات مرتبط را دگرگون کند. این در حالی است که در آثار اصولی امامیه به ویژه

۸. عبارات علامه حلی چنین است: «فبقول: خبر الواحد والقياس إذا تعارضا، فإن أمكن تخصيص أحدهما بالآخر خصّ به. أما الخبر فظاهر، وأما القياس فعند من يجوز تخصيص العلة يجمع بينهما، ومن منع كان حكم الخبر المخصّص للقياس كالمعنى له. وإن لم يمكن الجمع بينهما ولو بوجه ما ولا اقتضى أحدهما تخصيص الآخر، تنافيا بالكلية، وكان كل واحد منهما مبطلاً لكل مقتضيات الآخر، فأصل ذلك القياس إن ثبت بذلك الخبر قدم الخبر إجماعاً؛ وإن كان قد ثبت بغيره، فالقياس يستدعي ثبوت حكم الأصل والتعليل بالعلة المخصوصة وحصولها في الفرع». (نهاية الوصول إلى علم الأصول، ج ۳، ص ۲۴۶)

همچنین: «و لما لم يكن القياس عندنا حجة، كان العمل بمضمون الخبر عند معارضة القياس متعيناً، نعم قد يكون القياس منصوص العلة، فالأقوى حينئذ قبوله، فيتعين الترجيح، فإن كانت العلة قطعية العلية والنبوت فيهما قدم وإن كان الأصل ثابتاً». (تهذيب الوصول إلى علم الأصول، ص ۲۳۶)

۹. مفاتيح الأصول، ص ۷۱۶.

از مکتب حله به این سو، گاهی از قیاس به عنوان یکی از معیارهای ارزیابی خبر واحد و همچنین به عنوان یکی از مرجحات باب تعارض سخن به میان آمده و دست کم به عنوان مؤید و از باب «تجمیع قرائن» گاهی مورد توجه قرار گرفته است.